

عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

نهیضهای ملی ایران

(۲۱)

جنگ طاهر ذوالیمینین باعلی بن عیسی

جنگ معروف طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین با علی بن عیسی بن ماهان را که فراول از طرف مأمون و دیگری از طرف امین فرزندان ناسازگار هارون الرشید در این جنگ نمایندگی داشتند، جنگ دو برادر بر سر خلافت نباید نامید. این جنگ صحنه‌ای از پیکار مداوم ایرانیان با اعراب غاصب و از خودراضی بشمار میرود. و نتیجه‌ای که از این جنگ و جنگهای بعد از آن بدست آمد طلعه‌پیروزی ایرانیان بر اعراب است نه غلبه مأمون بر برادرش امین، بطوریکه عموم مورخان نوشته‌اند این جنگ در ری اتفاق افتاده است، طبری مینویسد: طاهر با بیست هزار مرد جنگی برای مقابله با علی بن عیسی از خراسان عازم مغرب گردید و در ولایتی به لشکریان علی برخورد نمود.

پس از صف آرائی در مقابل هم طاهر و علی بن عیسی به جنگ تن به تن پرداختند و طاهر با دست چپ علی بن عیسی سردار اعزامی امین خلیفه بی تدبیر عباسی را به دو نیم کرد و با انجام این کار همه خراسانیان یکباره حمله کردند و افراد سپاه بغداد به نخستین حمله پا به فرار گذاشتند.

لشکریان طاهر عده زیادی از فراریان را کشتند و سر علی بن عیسی را به نزد طاهر آوردند.

طاهر نامه‌ای به فضل بن سهل نوشت و بشارت فتح و پیروزی را بوی داد و نامه دیگری نیز به مأمون نوشت و سر علی بن عیسی را به مرو فرستاد. این واقعه در روز هفتم شعبان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد.

مأمون پس از وصول خبر فتح ، به طاهر نامه نوشت که از مردم ری و نواحی اطراف برای خلافت او بیعت بگیرد و سپس بجانب بلاد غرب ایران و بالتیجه به بغداد رهسپار گردد .

جنگ طاهر با عبدالرحمن بن جبلة الاسدی

پس از وصول خبر شکست و فرار لشکریان عرب و کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان به بغداد ، امین عبدالرحمن بن جبلة الاسدی را با بیست هزار مرد جنگی برای مقابله طاهر خراسانی نامزد کرد . عبدالرحمن بسوی ایران رهسپار گردید و در بین راه همدان به ری با طاهر روبرو شد ، جنگ سختی بین آنها اتفاق افتاد و عاقبت عبدالرحمن عقب نشینی کرد ، طاهر از افراد سپاه او را بسیار بکشت و عبدالرحمن به حصار همدان پناه برد ، طاهر همدان را محاصره کرد و این محاصره مدت دو ماه بطول انجامید سرانجام عبدالرحمن و افراد او بعلت نداشتن آذوقه بتنگ آمدند و امان خواستند طاهر آنان را امان داد و عبدالرحمن را به لشکر گاه خود آورد ، پس از این واقعه طاهر برای تمشیت امور واستراحت افراد سپاه خود مدت یکماه در همدان توقف نمود ، در همین حین خبر محاصره شدن عبدالرحمن توسط طاهر بیغداد رسید ، و امین لشکر کمکی برای عبدالرحمن فرستاد ، افراد این لشکر چون به نزدیکی همدان رسیدند خبر یافتند که عبدالرحمن و افراد او تسلیم شده اند . ناچار نامه ای به عبدالرحمن نوشتند که ما به یاری تو از بغداد آمده ایم و حال آنکه تو تسلیم طاهر شده ای با این ترتیب ما را چه فرمائی ؟

عبدالرحمن پس از دریافت نامه تصمیم گرفت طاهر را بفریبد . بهمین منظور نامه را عیناً به طاهر عرضه داشت و گفت بهتر آنست نامه ای حاکی از وعده های خرسند کننده نوشته و توسط خود من برای آنان ارسال داری . من نامه را بدانجا برده و همه افراد سپاه را به طرفداری مأمون برانگیخته و به اردو گاه تو خواهم آورد .

ظاهر بدون مطالعه دستور داد نامه را نوشتند و توسط خود عبدالرحمن برای آنان فرستاد. وقتی عبدالرحمن به سپاه بغداد ملحق شد با تهیه و تدارک لازم بی‌خبر به اردوگاه ظاهر شیبخون زد، جنگ سختی اتفاق افتاد و بسیاری از افراد لشکر ظاهر کشته شدند ولی سرانجام عبدالرحمن کشته شد و افراد او هزیمت شدند، ظاهر سر عبدالرحمن را بعنوان نشانه پیروزی به خراسان نزد مأمون فرستاد و از همدان به سوی بغداد رهسپار گردید.

آشوب و انقلاب در بغداد

خبر شکست لشکر اعزامی و کشته شدن عبدالرحمن بن جبلة الاسدی و نزدیک شدن ظاهر ذوالیمینین سردار شکست‌ناپذیر خراسانی به بغداد موجی از خشم و ناراضی در بین عموم طبقات بخصوص امیران و افراد سپاه عرب بوجود آورد، بطوریکه نوشته‌اند افراد سپاه بغداد علیه محمد امین خلیفه بی‌تدبیر و عیاش عباسی شوریدند و گفتند (غدر کردی و بیعت برادر را بشکستی و خدای عزوجل ترا بگرفت و از وی چهار ماهه درم خواستند، او درم بناد و ایشانرا دلخوش کرد تا بیارامیدند و مهترانرا همه صلّت داد) (۱)

پس از این واقعه محمد امین برای مقابله با ظاهر سردار با کفایت برادرش مأمون به مطالعه پرداخت ابتدا اسدبن یزید بن مزید را خواند تا او را به جنگ ظاهر بفرستد.

اسدبن یزید حاضر به اجرای دستور خلیفه نشد و از عدم لیاقت و شایستگی وی سخت انتقاد کرد. امین دستور داد او را بازداشت کردند و عموی وی احمد بن مزید و عبدالله بن حمید بن قحطبه را نامزد کارزار نمود ولی در موقع حرکت آنان بنا به وساطت احمد بن مزید برادرزاده او اسدبن یزید از زندان رهایی یافت.

اینان با افراد لشکر خود برای مقابله با ظاهر تا خانقین پیش رفتند در این

موقع ظاهر از روحیه ضعیف و پول پرستی بغدادیان استفاده نمود و بیست نفر از افراد لشکر خود را با لباس مبدل داخل لشکر اعراب فرستاد . این عده به افراد سپاه امین گفتند که : (محمد امین به بغداد دیوان عطا بنهاده است و سپاه را دوساله درم میدهد) وقتی این خبر در اردوگاه شایع شد افراد لشکر به گمان اینکه راست است گفتند خلیفه ما را به جنگ میفرستد و به افراد مقیم در بغداد درم دو ساله دهد پس باز گردیم و گروهی گفتند ما باز نگردیم دامنه اختلاف بالا گرفت و گروه گروه عازم بغداد شدند و در نتیجه عموم افراد لشکر اعزامی امین جنگ نا کرده باز گشتند (۱) در این موقع شهر بغداد وضع نابسامانی بخود گرفته بود آثار هرج و مرج و بلوا در همه جا مشهود بود از هر گوشه ای نغمه یی ساز میشد .

سرداران و امیران طماع بغداد نیز بمنظور جمع آوری مال و مکننت که هدف نهائی آنان بود ، آتش این اختلاف و آشوب را دامن میزدند . خلیفه ضعیف النفس نیز در این میان هیچگونه قدرت و تسلطی بر امور نداشت و پایتخت آرام و منظم دوران خلافت پراقتدار هارون الرشید به بازار آشفته سیاستهای متضاد مبدل شده بود .

ازهر سو آشوبی برمیخواست ، در همین موقع بود که عده یی به تحریک حسین بن علی بن عیسی بن ماهان در بغداد شورش نموده امین را از خلافت خلع کردند و برای برادرش مأمون از مردم بیعت گرفتند ، امین و مادرش زبیده در قصر بوجعفر بازداشت شدند . ولی چند روزی نگذشت که عده یی بطرفداری از امین او را از زندان آزاد ساختند و مجدداً با او بیعت کردند و مسبب اصلی خلع محمد امین را نیز بقتل رسانیدند (۲)

(پیشرفت ظاهر بسوی بغداد)

ظاهر ذوالیمینین با پیروزیهای پی در پی بسوی بغداد پیش میرفت ، در اهواز محمد بن یزید بن حاتم الملهبی را که از طرف امین در آنجا حکومت داشت کشت و بر آن شهر دست یافت .

سپس احمد بن المهلب را با لشکری به کوفه فرستاد . در همین موقع حکام شهرهای

کوفه و بصره و موصل که از طرف امین بدین سمت برگزیده شده بودند امین را از خلافت خلع نموده و برای خلافت مأمون از مردم بیعت گرفتند ، و مراتب را توسط نماینده‌ای باطالع طاهر ذوالیمینین رسانیدند و طاهر نیز هر سه نفر را همچنان بحکومت آن سه شهر ابقاء نمود .

طاهر از بلاشان بسوی عراق حرکت کرد و نامه‌ای به مأمون نوشت که از عقبه حلوان فروشدم و بحد عراق در آمدم ، بطوریکه طبری مینویسد مأمون از این خبر شاد شد و او را خلعت فرستاد و فضل بن سهل را که بنا بقصیه وی طاهر را بدین مهم برگزیده بود مورد تفقد قرارداد و بنام ذوالریاستین ملقب نمود ، چون طاهر در نامه خود درخواست اعزام سپاه مجدد جهت حمله به بغداد کرده بود مأمون هرثمه بن اعین را با بیست هزار مرد جنگی بفرستاد . هرثمه در مقام لشگری از طاهر بزرگتر بود چون برای مأمون مسلم بود که هرثمه از طاهر اطاعت نخواهد نمود نامه‌ای به طاهر نوشت که تو از راه اهواز به پیشروی خود ادامه ده و هرثمه از راه نهر وان پیش رود .

طاهر پس از دست یافتن به شهرهای کوفه و بصره و موصل روی به شهر واسط نهاد در این شهر هیثم بن شعبه از طرف امین حکومت داشت ، وقتی که خبر نزدیک شدن طاهر ذوالیمینین را شنید آهنگ گریختن کرد . برای انجام این کار از اطرافیان خود شرم میگرد از رکابدار خود اسبی طلب کرد ، رکابدار دو اسب نزد وی آورد ، حاکم گفت از این دو اسب کدام بهتر است که بر نشینم رکابدار گفت اگر خواهی گریختن آن اسب و اگر جنگ خواهی کردن این اسب ، هیثم بخندید و گفت اسب گریزیار که از پیش طاهر گریختن عیب نبود .

پس از فرار هیثم طاهر به شهر واسط نزدیک شد و بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی باین شهر دست یافت سپس از آنجا به شهر مداین رفت و آن شهر را نیز تصرف در آورد و نامه‌ای به هرثمه نوشت و هرثمه سپاه خود را از راه حلوان به بغداد آورد و بدین ترتیب شهر بغداد از دو طرف مورد محاصره ایرانیان که بنام هواخواهی مأمون در این یورش ملی شرکت داشتند قرار گرفت .